



جریان‌شناسی، غیرتمندی، ولایت‌پذیری و مردم‌دوستی

ناگفته بی‌ازویژگی‌های اجتماعی آیت‌الله شهید سید مصطفی مینی

دکتر سید میدروحانی

این نوشته متن سخنرانی و همچنین متن پرسش و پاسخ از جناب حجت الاسلام والمسلمین سید حمید روحانی در مراسم بزرگداشت بهلمین سالگرد شهادت آیت‌الله سید مصطفی خمینی است که در تاریخ ۱۳۹۶/۸/۱۰ در دانشگاه معارف اسلامی قم برگزار شد. این برنامه به همت انجمن دانشجویی انقلاب اسلامی این دانشگاه برگزار گردید. نظر به این که سخنرانی حاوی نکاتی ارزشمند و ناگفته‌هایی در مورد تاریخ معاصر ایران، نهضت امام مینی و شهیدیت آن بزرگوار است، فصلنامه پانزده خرداد اقدام به نشر آن می‌کند.^۱

فصلنامه پانزده خرداد

مجری: خدمت دانشجویان بزرگوار، اساتید محترم و بالأخص حجت الاسلام والمسلمین دکتر سید حمید روحانی، تاریخ‌نگار انقلاب اسلامی خیر مقدم عرض

۱. از آقایان مهران وثری و سید محمد امین نورانی که زحمت پیاده‌سازی و تدوین این سخنرانی را بر عهده داشتند، بی‌مانه تشکر می‌کنیم و امیدواریم که مطالب متن در شناخت بخشی از ناگفته‌های تاریخ ایران و نهضت امام خمینی برای نسل حاضر و نسل‌های آینده مؤثر باشد. (فصلنامه ۱۵ خرداد)



می‌کنم. استاد محترم، جناب آقای روحانی از اعضای دفتر حضرت امام مینی (ره) در نجف اشرف، مؤسس و رئیس سابق مرکز اسناد انقلاب اسلامی و در حال حاضر مؤسس و رئیس بنیاد تاریخ پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی می‌باشند و در سال ۱۳۶۷ با رهنمودهای امام راحل، تدوین تاریخ انقلاب اسلامی از سوی امام به ایشان واگذار شد که در این زمینه دارای لیفات بسیاری هستند. لذا از استاد محترم تقاضا کردیم که به مناسبت لمین سالگرد شهید آیت‌الله سید مصطفی مینی نشستی با موضوع پیری در بیره و اندیشه ییاسی این شهید بزرگوار داشته باشیم.

آقای روحانی: لا حول و لا قوة الا بالله العلی اعظم، بسم الله الرحمن الرحیم. قال الله الحکیم فی تابه اکریم: أَعُوذُ بِاللّٰهِ السَّیِّعِ اَعْلِمُ مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیْمِ، «أَقْدَرُ کَانَ فِی قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِأُولِی الْأَلْبَابِ» - به راستی در سرگذشت آنان برای خردمندان عبرتی است - (یوسف / ۱۱۱). قبل از هر سخن، اقتضای می‌کند که برای عرض ادب به پیشگاه مقدس حضرت امام (ره) از جا خیزیم و فاتحه‌ای بخوانم... نثار روح شهدای اسلام به ویژه شهدای انقلاب اسلامی، بالأخص شهدای حوزه‌های علمیه و دانشگاهی و شهیدان مدافع حرم مخصوصاً شهید عزیز حججی اجماعاً صلوات.

خوشبختم از این که این افتخار نصیب من شد که در جمع شما خواهران و برادران اندیشمند پژوهشگر حضور پیدا کنم و باهم گفت‌وگویی داشته باشیم.

مقدمه این که تاریخ بسیار عظیم است و اهمیت ویژه‌ای دارد. واقعیت این است سی که از تاریخ بی‌خبر است مانند درختی بی‌ریشه است و نمی‌تواند در مقابل حوادث، جریان‌ها و رویدادها به خوبی مقاومت داشته باشد. اکثر کسانی که دچار لغزش می‌شوند و آلت دست قرار می‌گیرند یک علتش این است که از تاریخ بی‌خبر هستند زیرا حوادثی در گذشته‌ها روی داده است و به چاه‌ها و چاله‌هایی که نیاکان در آنها افتاده‌اند فکر نکرده‌اند و از آن عبرت نگرفته‌اند و در نتیجه دچار خبط و خطا شدند. البته معنای آشنایی با تاریخ این نیست که هر کسی که تاریخ را به درستی درک کند و دریابد حتماً می‌تواند از تاریخ هم عبرت بگیرد؛ زیرا همین نکته‌ای که در آیه مذکور آمده گویای این است که هر کسی نمی‌تواند از تاریخ درس بگیرد. ممکن است بسیار هم به تاریخ احاطه داشته باشد و دارای اندیشه‌های خوب تاریخی هم باشد اما قیدی را که در آیه مذکور آمده (... لا ولی الا لباب) را نداشته باشد. کسانی می‌توانند از تاریخ درس بگیرند که اولی الا لباب باشند؛ صاحب خرد و اندیشه باشند و می‌بینیم که امام درس‌های بسیار عظیمی از تاریخ گرفته بودند. به خاطر دور شدن از موضوع بحث و کمبود زمان مجال

این نیست که باز گو کنیم امام چه درس‌های سرنوشت‌ساز و عظیمی از تاریخ گرفته بودند. هم در زندگی، هم در حرکت و هم در نهضت امام.

بنابراین در زنه تاریخ هر چه بیشتر تلاش شود راه دوری نمی‌رود و یکی از مصیبت‌هایی که در حوزه‌های علمیه ما وارد شد همین بود که حوزه‌های علمیه از تاریخ بیگانه شدند و بی‌خبر ماندند و تاریخ را مسئله‌ای پیش پا افتاده و بی‌ارزش انگاشتند. زمانی که ما در حوزه علمیه قم بودیم شاید از شش هزار طلبه‌ای که در قم وجود داشت فقط یک نفر بود که گرایش به تاریخ داشت و آن هم مرحوم دانشمند علی دوانی (ره) بود... لذا امروز همان بلایی که در دوران مشروطه و در دوران ملی شدن صنعت نفت بر سر ما آمد همان‌ها تکرار می‌شود. همان فریب خوردن‌ها، همان اعتماد به دشمن. امروز می‌بینیم که روش این رئیس‌جمهور ما عین همان روش ملی‌گراها و لیبرالیست‌ها است. آنها نیز حرفشان این بود که بایستی با دنیا تعامل داشته باشیم و بدون ارتباط با غرب نمی‌توانیم زندگی کنیم و باید با کمک آنها در مقابل دولت و شاه یستیم و آنها هدف را تعیین کنند که ما در چه محوری مبارزه کنیم. اگر آنها گفتند مثلاً در چهار چوب قانون اساسی کشورتان حرکت کنید، ما باید همان کار را انجام دهیم. اگر آنها گفتند شاه خط قرمز است باید آن را رایت کنیم؛ چرا که عقیده‌شان این بود که بدون تکیه بر ابرقدرتی در مقابل دیکتاتوری حاکم نمی‌توان نفس کشید. اگر آزادی بیان و آزادی قلم و آزادی انتخابات می‌خواهیم باید ابرقدرت‌ها کمک کنند تا دولت دیکتاتور حاکم نتواند ما را سرکوب کند. حتی در جریان کاپیتولاسیون مشاهده می‌کنیم که هیچ کدام از گروه‌های سیاسی مانند جبهه ملی، نهضت آزادی، ناسیونالیست‌ها، پان‌ایراییست‌ها و خیلی‌های دیگر که ادعای وطن‌پرستی داشته‌اند نفس نکشیدند؛ چرا که حرفشان این بود که اعتراض به کاپیتولاسیون یک نوع دهن‌کجی به امریکا است و این خطرناک است و ممکن است امریکا عصبانی شود و از ما حمایت نکند و در نتیجه شاه ما را سرکوب کند. این‌ها تنها در ایران حاکم نبود بلکه در کشورهای عربی نیز وضع به همین منوال بود. وقتی ما به دفاتر سازمان‌های آزادی‌بخش در عراق و لبنان می‌رفتیم و کتاب یا اعلامیه‌های ترجمه‌شده امام را می‌بردیم اولین سؤالی که از ما می‌پرسیدند این بود که شما در مبارزاتتان در ایران از پشتیبانی کدام یک از ابرقدرت‌ها برخوردار هستید؟ وقتی جواب می‌دادیم که ما جز ملت به هیچ قدرتی اتکا نداریم باور نمی‌کردند و پوزخند می‌زدند. یادام است که یک بار در بیروت یکی از رهبران گروه مائوئیستی از من همین سؤال را پرسید و وقتی این جواب را به او دادم با یک تبختری گفت شما از یاست چیزی



نفهمیدید! گویا مسئله خیلی بدیهی بود که می‌بایستی حتماً به یک قدرتی وابسته بود و الا نمی‌توان حرکتی کرد. امروز نیز مشاهده می‌کنید کسانی که این روش را در پیش گرفتند که امریکا کدخدای دنیاست و بدون امریکا نمی‌توانیم آب خوردن هم داشته باشیم نتیجه این است که از تاریخ بیگانه‌اند و از تاریخ درس نگرفته‌اند که کسانی که به امریکا تکیه کرده‌اند امریکا چطور آنها را با سر به زمین کوبید و امریکا به کسی وفادار نیست. مصدق نیز به امریکا خیلی اعتماد داشت و یکی از اختلافاتش با آیت‌الله کاشانی بر سر همین موضوع بود که آیت‌الله کاشانی معتقد بود انگلیس و امریکا هیچ تفاوتی با هم ندارند و اینها استعمارگر هستند و قصدی جز چاپیدن ما ندارند ولی مصدق معتقد بود که امریکا بسیار طرفدار آزادی خواهان است و از آزادی خواهان حمایت می‌کند. روزنامه *باختر*/ امروز ارگان رسمی دولت مصدق که سرپرستی آن نیز بر عهده وزیر خارجه مصدق، آقای دکتر فاطمی بود در روز ۱۰ مرداد ماه ۱۳۳۲ یعنی ۱۸ روز قبل از کودتا سرمقاله‌ای دارد به این مضمون: «نسیم آزادی‌بخش از کشور جورج واشنگتن به سوی ایران وزیدن گرفته است» و در ادامه هم حسابی تجلیل و ستایش از امریکا و از آزادیخواهی امریکا و این که امریکا طرفدار آزادیخواهان و عدالت است و حمله به انگلیس. امروز مشاهده می‌کنیم که بی‌توجهی به تاریخ و درس نگرفتن از تاریخ، کار را به کجا می‌کشاند و چه مصیبت و ننگی برای کشور به وجود می‌آید و چگونه ملت ایران را سرشکسته می‌کند. دیشب تلویزیون قسمتی از فرمایشات امام (ره) را نشان داد که امام می‌فرمودند: کسی که در مقابل ظالم تن در می‌دهد و مذاکره می‌کند، نه تنها خیانت می‌کند بلکه به ملت هم ظلم می‌کند.» این ظلم به ملت است که کسی با دشمنان ملت مذاکره کند و ما این ظلم را دیدیم؛ دیدیم که این مذاکره ننگین چگونه ملت ما را از حقوقش محروم کرد؛ برنامه هسته‌ای ما را به کلی مختل کرد، گرانی و تورم و فشار اقتصادی را چند برابر ساخت و البته این خوشبینانه است و امیدواریم که فقط همین باشد که این دولت چون از تاریخ درس نگرفته بود، دچار این خطا و اشتباه شد؛ و امیدوارم فردا روزی برخی مسائل پشت پرده مانند وابستگی و بند و بست‌ها کشف نشود!

در مورد شهید سید مصطفی خمینی مطالب مختلفی می‌توان گفت که شاید برای ما چندان هم جالب نباشد؛ مانند این که در کودکی بالای گلدسته حرم حضرت معصومه (س) می‌رفت و در نوک آن می‌نشست و همه را وحشت زده می‌کرد؛ تا قضایای دوره نوجوانی که خود حاج آقا مصطفی، در نجف که بودیم برای من روایت کرد که آقای سید رضی شیرازی مرا برای ناهار به باغی که در درکه اجاره کرده بود، دعوت کرد. در

باغ نشسته بودیم که ناگهان دیدیم چند نفر از صاحب منصب های ارتش، با چند زن و شراب، بدون هیچ توجه و اجازه ای وارد باغ شدند و شروع به عیش و نوش کردند. به آقای سید رضی شیرازی گفتم که این باغ در اختیار شماست، اعتراض کنید. اما ایشان هیچ عکس العملی نشان نداد. ولی من طاقت نیاوردم، از جا برخاستم و چند سنگ به طرف آنها پرتاب کردم که یکی از سنگ ها بر سر یکی از اینها برخورد کرد که خونس به تنه درخت پاشید؛ و بعد هم فرار کردم و برای ناهار هم نماندم. از این قبیل مسائل در مورد حاج آقا مصطفی زیاد است ولی بنده قصدم این بود که پیرامون شخصیت ایشان، نکاتی را عرض کنم که می تواند برای ما الگو باشد و از آن درس بگیریم. نکاتی که برای خود بنده نیز قابل تأمل است این است که طلبه های درس خوان حوزه های علمیه یک سری ویژگی های خاصی داشتند؛ مثلاً کمتر معاشرت می کردند و محال بود که یک طلبه درس خوان در شب درسی با دوستان خود در کنار حوض فیضیه بنشینند و بگو، بخند داشته باشد. یعنی یک طلبه درس خوان در جهت صرف وقت اهتمام و جدیت ویژه ای دارد... در زمینه عرفان هم همه قبول دارند که حضرت امام، عارفی بی نظیر و أعراف عرفا بود اما حداقل سی سال از دوستان ناره گیری کرد و انزوا اختیار کرد. اگر در محافلی حضور پیدا می کرد حرفی نمی زد. سؤالی اگر از وی می سیدند به حداقل جواب اکتفا می کرد و به هیچ وجه با کسی وارد بحث نمی شد و تا آخر عمر مبارکشان، چه در نجف و چه در ایران این حالت و سکوت را داشت و کم حرف می زد.

در زندگی حاج آقا مصطفی نیز وقتی بررسی می کنیم تمام کسانی که با او ارتباط داشتند به این نکته اذعان دارند که ایشان هم فقیه و مجتهد والایی بود و هم عارف بزرگی و بدون استثنا، هیچ کس در فقاقت و عرفان ایشان اختلافی ندارد. از طرفی با مطالعه در زندگی ایشان، به این نکته نیز پی می بریم که ایشان از هیچ فرصتی برای بازی و گردش و گعده با دوستان دریغ نکرده است و این برای من جای سؤال است که ایشان این علم و معنویت را در چه شرایطی حاصل کرده است. چرا که در ذهن همه ما این گونه است که اگر کسی می خواهد در مسیر عرفان و نزدیک شدن به خدا، سلوکی را آغاز کند می بایستی مدتی را از جامعه و اطرافیان دوری گزیند در صورتی که در زندگی حاج آقا مصطفی این را نمی بینیم. ایشان چه در قم و چه در نجف، هیچ گاه چنین حالت انزوا و کناره گیری ای نداشت که اطرافیان احساس کنند ایشان اهل ذکر و ورد و از این قبیل مسائل است. عرفان حاج آقا مصطفی در عمل و زندگی اش قابل مشاهده بود که بی نظیر بود اما این که ایشان چگونه این مقام را به دست آورد و به آن رسید، واقعاً برای من جای



سؤال است. یعنی ایشان در زینه عرفان از امام هم جلوزد چرا که بدون این که آن ریاضت‌هایی را که امام کشید (دوری زینی از جامعه) بدون طی کردن آن دوره، به این مقام رسید و اهل معنا شد؛ آن هم در اعلی درجه آن. در اعلی درجه از خود رستگی، در اعلی درجه دوری از نیت و در عین حال در زندگی ایشان هیچ‌گاه مشاهده نکردیم که ایشان انزوا اختیار کند و در جامعه حضور نداشته باشد. و این چیزی است که بی‌نظیر است و در زندگی تنها شخصی که این را مشاهده می‌کنیم سید مصطفی

مینی است و تا وقتی ایشان در ایران بود بیش از حد اهل شوخی و خنده و گردش بود اما این نکته را عرض کردم که حاج آقا مصطفی عرفان و بی‌ا تنایی به دنیا را در عمل نشان داد. در نجف ما شاهد بی‌توجهی ایشان نسبت به دنیا بودیم. گمان نمی‌کنم کسی بفهمد که دیگرانی نزدیک‌تر از خودش به پدرش باشند نه به این معنا که او را بیشتر دوست دارد بلکه به این شکل که به او حرف‌هایی را می‌گوید که به او (که پسرش است) نمی‌گوید. امام در زمینه مسائل ا تاتی روش خاصی داشت که اگر اکنون در کشور رعایت می‌شد دچار این چنین وادادگی نمی‌شدیم و مسائل سری لو نمی‌رفت. روش ما این گونه است که وقتی به کسی اعتماد نداریم احتیاط می‌کنیم و مطالب سری را به وی نمی‌گوییم. اما اگر به کسی اعتماد داشته باشیم سفره دل را یش او باز می‌کنیم. اما امام (ره) روش خاصی داشت و آن این بود که ا شان به این نکته توجه می‌کرد که آیا گفتن این مطلب به او لازم است یا نه؟ اگر فایده‌ای ندارد نمی‌گفت. گاهی امام اعلامیه‌ای می‌داد و در برخی موارد اعلامیه را من از ا شان می‌گرفتم و سفارش می‌کردند بدون این که به کسی بگویند، چاپ کنید و به ایران بفرستید و به دنبال آن محمد منتظری - خدا رحمتش - ند- نزد امام می‌رفت و از ایشان درخواست می‌کرد که در این موضوع اعلامیه بدهید امام سکوت می‌کرد و چیزی نمی‌گفت و یا سید مصطفی از امام در مسئله‌ای

درخواست اعلامیه می کرد که باز امام سکوت می کرد. بعدها متوجه می شدند که اعلامیه در ایران پخش شده است. بار دیگر محمد منتظری اعلامیه را از امام می گرفت و من بی خبر نزد امام می رفتم و به ایشان می گفتم که در این موضوع اعلامیه بدهید ولی ایشان سکوت می کرد. وقتی امام به ما تأکید می کرد که به کسی گفته نشود ما هم ناچار سکوت می کردیم و حتی به حاج آقا مصطفی هم نمی گفتیم. یک بار امام خطاب به زائران بیت الله الحرام اعلامیه داده بود. اعلامیه را هم به فارسی و هم به عربی چاپ کردیم و به مکه و مدینه فرستادیم و در آنجا پخش شد وقتی زوار از آنجا برگشتند حاج آقا مصطفی خبردار شد که امام اعلامیه داده است اما ذره ای مکدر نشد و گله ای نکرد؛ گویا اصلاً انتظار نداشت که این موضوع حتماً می بایستی به او گفته شود و از این که به او گفته نشده بود ناراحت نمی شد و حتی به صورت لمویدی هم چیزی نمی گفت که مثلاً ای کاش به من می گفتید و این بسیار عجیب است. به نظر من کسی پیدا نمی شود که یک حرفی را پدرش بدون این که به او بگوید به دیگری گفته باشد و از این موضوع ناراحت نشود ولی سید مصطفی تا این حد از خود بریده بود. به علاوه این که همه قبول دارند که آقا زادگی و آیت الله زادگی در ایشان نبود. امام وقتی وارد نجف شدند در روزهای اول که امام مشغول دید و بازدید بودند حاج آقا مصطفی همراه ایشان بود اما بعداً به کلی خود را کنار کشید. وقتی به بیرونی بیت امام می آمد مانند سایر مراجعه کنندگان می نشست و گاهی با دوستان گعده و بحث علمی می کرد؛ بدون این که دخالت و ریاستی در آنجا داشته باشد. البته اگر در بیرونی مسائلی رخ می داد که به نظر ایشان نادرست بود به امام منتقل می کرد؛ حتی اگر کسی در آنجا سخن نامناسبی در مورد مرجع تقلید و یا شخصیت دینی مطرح می کرد آن را به امام منتقل می کرد بدون این که خودش در آن قضیه دخالتی داشته باشد و هیچ اعتنایی به این مسئله نداشت که پدرش چه شخصیتی است و از چه جایگاهی برخوردار است و اینها نشان دهنده این است که ایشان چقدر اهل معنا بوده است.

در آن گرمای هوای ۵۰ درجه نجف، وقتی ما می خواستیم جایی برویم، بغداد برویم یا زیارت دوره برویم- زیارت دوره یعنی زیارت کربلا و اطمین و سامرا و... هر چند مدتی طلبه ها زیارت دوره می رفتند- ما با سواری می رفتیم. پنج نفر بودیم، هر نفری مبلغی می دادیم که بر ما گین نبود؛ اما بارها حاج آقا مصطفی را دیدم چه برای زیارت دوره و چه برای زیارت کربلا اتوبوس سوار می شد. آن هم اتوبوس های زهوار دررفته ای که واقعاً انسان وقتی داخل آن می نشست کمر درد می گرفت؛ با خانواده و بچه هایش آن



طوری می‌رفت. کمال ساده‌زیستی در زندگی وی بود. هم ساده‌زیست بود هم با قناعت زندگی می‌کرد و هیچ وقت هم دیده نشد که حالا بیا و برویی داشته باشد. از آن طرف هم مثلاً بخواهد ذره‌ای در زندگی امام (ره) به عنوان یک آقا زاده دخالت مندی یا نظر بدهد، چنین نبود.

۱. پیرا در جایی دیدم که کسی در خاطرات خودش گفته بود- به عنوان تعریف- که ایشان، حاج آقا مصطفی دنبال این بود که جمعیت خودش را تثبیت کند.

چیزی که مادر زندگی حاج آقا مصطفی دیدیم این بود که ایشان ذره‌ای خواسته باشد خودش را مطرح کند. علم خودش را، مقام خودش را، موقعیت خودش را... یا برخوردش، رفتارش به گونه‌ای باشد که نشان بدهد که ایشان مثلاً یک سر و گردن از دیگران بالاتر است و دنبال جمعیت است؛ با طلبه‌ها می‌نشست- همان‌ها که شاگردش بودند- می‌گفت، می‌خندید، بحث می‌کرد و گعده می‌گرفت. با آنها مسافرت می‌رفت، پیاده به کربلا می‌رفت، شوخی می‌کرد، شوخی‌های خیلی جالب؛ مثلاً دو نفر را می‌فرستاد بروید پرتقال بخرید، حالا کجا! وسط بیابان، مثلاً آن نزدیک‌ها یک روستایی بود. پرتقال یا چیز دیگر یادم نیست، میوه‌ای خرید. آنها می‌رفتند به دو نفر دیگر می‌گفت صورتتان را بپوشانید به عنوان عرب بروید میوه‌ای که یدند و دارند می‌آورند از آنها بپایید. شوخی‌های این طوری می‌کرد آنها هم می‌رفتند می‌قاپیدند، حالا آن بنده‌های خدا وحشت می‌کردند که این عرب‌ها خیلی آدم کش هستند و... میوه را از دست دادند؛ بعد می‌آمدند و می‌دیدند که آوردند اینجا. ملی خنده درست می‌کرد و... شنا می‌رفت، شناگر ماهری بود.

این زندگی‌اش بود، نه اهل خودنمایی و شخصیت و دنبال جمعیت و از این چیزها، اصلاً برای او مطرح نبود. دوستانی که داشت چند دسته بودند. دسته‌ای بودند که فقط با اینها بگو و بخند داشت... که یکی از اینها همین آقای بجنوردی بود. اینها را برای گعده و اینها داشت. دوستانی برای مسائل سیاسی داشت، می‌نشست با اینها مسائل سیاسی را بحث می‌کرد و مطرح می‌کرد و دنبال می‌کرد. و از آن طرف هم دوستانی داشت که اهل معرفت بودند. این دسته سوم را سعی می‌کرد که سی نفهمد. این خیلی مهم است.

نزدیک خانه دوستان آقای فاضل فردوسی، یک روحانی عارف مسلکی بود. ایشان می‌گفت دیدم حاج آقا مصطفی دارد در وجه ما می‌آید من رفتم دنبالش و به ایشان رسیدم و سلام علیک کردم و خواستم با او حرکت کنم. یک دفعه دیدم حاج آقا مصطفی با دست به جلو اشاره کرد و گفت: بفرمایید! بفرمایید... بفرمایید! آقای فاضل هم مجبور

شد بروود و از ایشان جدا شود. جلو زد و رفت. بعد می گفت وقتی کلید در را انداختم که بروم داخل خانه دیدم حاج آقا مصطفی اصلاً یامد.

من می دانستم کجارت، نزدیک خانه آقای فاضل یک راهرویی بود که ته آن راهرو خانه آن عالمی بود که تا حدی عارف بود. می خواست برود پیش او، اما نمی خواست کسی بفهمد. قاطع بود. یعنی رودر بایستی نداشت. این طور مواقع اگر ما بودیم در معذور قرار می گرفتیم و ناچار می شدیم راهمان را عوض کنیم.

این روش زندگی او بود، در نجف بی اعتنا به دنیا بود. بی توجه به دنیا بود. در طول این ۱۵ سالی که در نجف با او زندگی کردیم-ایشان دستگیر شده بود، زندان رفته بود، تبعید شده بود، خانواده اش بر اثر هجومی که به خانه او آورده بودند تا او را دستگیر کنند بچه سقط کرد، مریض شد، دیگر بچه دار نشد...-هیچ وقت نشد یک بار ایشان بیاید اینها را بازگو کند! اصلاً، یا گله کند که بگوید من هم این چنین بلایی بر سرم آمد! یا اینکه بگوید چرا نشریه ای، با من مصاحبه نمی کند تا منتشر سازد؟! اصلاً در این عوالم نبود. وقتی من جلد اول کتاب نهضت/مام(ره) را می نوشتم، همان سالی که می خواستم ببرم لبنان که چاپ کنم دادم ایشان ببینند. یک تورقی کرد و آن بخشی که راجع به ایشان نوشته شده بود را گفت: من خواهش می کنم این را حذف کنید. من دوست ندارم از من مطلبی بنویسید. من هم جواب دادم که شما حق دارید دوست نداشته باشید، من هم حق دارم دوست داشته باشم و چاپ کنم. چاپ هم کردم. منظورم این است که تا این حد بی اعتنا بود. حتی در کتاب نهضت/مام، همان جلد اول را نگاه کنید آن بخشی که مختصر راجع به ایشان مطلبی آمده است؛ همان مطلب را ایشان دوست نداشت که آورده شود. و این هم یکی از ویژگی های برجسته او بود؛ خودنمایی نداشت؛ از خودنمایی به شدت پرهیز داشت.

موضوع دیگری که در زندگی سید مصطفی خمینی می بینیم که بسیار مهم است این است که ایشان به شدت طرفدار حرکت مسلحانه بود. خودش هم آموزش دید. آقای یزدی زاده یکی از طلبه های حوزه علمیه نجف بود که قبل از امام(ره) و حاج آقا مصطفی از ایران فرار کرده بود. آقای یزدی زاده عضو هیئت مؤتلفه اسلامی و از اعضای گروه بخارایی بود. وقتی گروه بخارایی حسنعلی منصور را ترور کردند، یا به اصطلاح اعدام انقلابی کردند، ایشان از کسانی بود که توانست از صحنه فرار کند و بعد هم رفت نجف، آقای یزدی زاده رفته بود در یک سازمان دوره دیده بود. بعد به حاج آقا مصطفی در منزل ایشان استفاده اولیه از سلاح را یاد داد و بعد با هم می رفتند در بیابان های اطراف نجف تیراندازی



می‌کردند. این دوره را دیده بود، در خانه‌اش هم یک مدتی یک جعبه نارنجک، اسلحه و گلوله و این چیزها داشت. طلبه‌ها را تشویق می‌کرد که حتماً بروید و دوره ببینید. حتماً بروید آموزش نظامی ببینید و امید داشت که حرکت مسلحانه در ایران زودتر آغاز شود. یک اختلاف نظری که با امام داشت در همین مورد بود. امام (ره) بر این نظر بود که بدون دست بردن به اسلحه می‌تواند نهضت را به پایان برساند و به انقلاب تبدیل کند اما جز امام (ره) نفر دومی نداشتیم که این نظر را باور داشته باشد و فکر کند می‌توان بدون این که دست به اسلحه برد یک نظام تادندان مسلح را منقرض سازد. لذا حاج آقا مصطفی بر این نظر بود که باید طلبه‌ها، غیر طلبه‌ها آموزش ببینند و آماده باشند و بتوانند در مقابل این توطئه‌ها بایستند و حرکت کنند و انقلاب را به وجود بیاورند. می‌گفت پیروزی ما وقتی است که بتوانیم همه مسلح شویم و با جنگ مسلحانه رژیم شاه را سرنگون کنیم. در زمینه حرکت مسلحانه خیلی جدی بود و خیلی هم اهتمام می‌ورزید. در عین حال ویژگی دیگری این بود که در عین حالی که به حرکت مسلحانه بسیار اهتمام داشت و اعتقاد داشت، می‌بینیم وقتی سازمان مجاهدین خلق به صحنه آمدند به شدت نسبت به اینها موضع داشت و اینها را منحرف می‌دانست. یعنی در حقیقت حاج آقا مصطفی یک جریان شناس بسیار قوی بود؛ خیلی سریع آدم‌ها را می‌شناخت. همان سفر اولی که آقای قطب‌زاده به همراه صادق طباطبایی در سال ۱۳۴۸ به نجف آمدند یک ملاقات با اینها داشت، از اینها چه دید و چه کشفی کرد، دیگر قطب‌زاده را به حضور پذیرفت، به ما سفارش کرد که از اینها بپرهیزید؛ اینها سالم نیستند. تا آخر هم نسبت به اینها موضع داشت. این جریان شناسی اش بود. نسبت به سازمان مجاهدین خلق نیز همین وضع را داشت، نسبت به شریعتی هم همین طور؛ اصلاً می‌گفت من عمرم را تلف می‌کنم به این که بنشینم کتابش را نگاه کنم. به شدت روی این موضوع حساس بود. این را علی جنتی نقل کرد. من از زبان حاج آقا مصطفی نشنیدم. علی جنتی می‌گفت وقتی خبر مرگ شریعتی را به حاج آقا مصطفی دادند گفت که: بَشْرُکُمُ اللهُ بِالْجَنَّةِ؛ نمی‌دانم، اما به شدت ضد شریعتی بود. به شدت ضد سازمان مجاهدین خلق بود. در مورد کتاب شهید جاوید با بگو، مگوها به شدت مخالف بود و می‌گفت اینها بساطی راه انداختند که حوزه را از مسیر مبارزه منحرف سازند و از آنجایی که آدم شناس بود، جریان شناس بود و افراد را زود می‌شناخت این باعث شده بود که افراد نسبت به او حساس باشند. فکر می‌کردند که اگر در نزد امام (ره) موقعیتی ندارند، جایگاهی ندارند به خاطر این است که لابد او می‌رود علیه اینها حرف می‌زند؛ در حالی که اینطور نبود. ایشان اینقدر نسبت به امام (ره) خاطر

جمع بود که هیچ‌گاه دخالت نمی‌کرد؛ چون می‌دانست امام(ره) نفوذناپذیر است و نیازی ندارد که او برود نزد امام(ره) از کسی حرفی بزند. این که عرض کردم از امام(ره) به طور کلی زندگی‌اش را جدا کرده بود و در بیت امام(ره) نقشی نداشت، دخالتی نمی‌کرد به خاطر همین بود که خاطر جمع بود که کسی نمی‌تواند امام(ره) را فریب دهد، توطئه‌ای را به ثمر برساند و لذا خیالش آسوده بود. اما خودش نسبت به افراد حساس بود و آنها هم نسبت به او کاملاً خصومت پیدا کرده بودند. می‌دیدند که ایشان به شدت نسبت به آنها موضع دارد، زاویه دارد.

چند دسته بودند که در عراق حضور داشتند، پشت رادیو بغداد علیه شاه صحبت می‌کردند؛ مونیست‌ها، جبهه ملی، و این گروه ایی که مثل صادق قطب‌زاده و طباطبائی‌ها که از طرق آقای دعایی دیدگاه‌های خود را از رادیو بغداد انتشار می‌دادند و ایشان نسبت به همه اینها موضع داشت. یادم است که یکی از این کمونیست‌ها به نام حسین ریاحی یک روزی من را واسطه کرد که برویم پیش حاج آقا مصطفی، به حاج آقا مصطفی گفتم ایشان پذیرفتند. آنجا رفتیم تا نشستیم آقای ریاحی شروع کرد به حرف زدن که: در ایران باید یک وحدتی را به وجود بیاوریم. اگر فکر می‌کنیم مسلمان‌ها بدون مونیست‌ها پیروز می‌شوند اشتباه می‌کنیم و اگر کمونیست‌ها فکر کنند بدون مسلمان‌ها پیروز می‌شوند اشتباه می‌کنند؛ حاج آقا مصطفی یک مرتبه وارد بحث شد و از انت‌های کمونیست‌ها گفت و این که اگر ایران خواسته باشد یک روزی با کمک مونیست‌ها آزاد شود اصلاً این آزادی نیست، این بدتر از حکومت شاه است؛ این بیرون آمدن از چاله و افتادن در چاه است. این را با یک جرئت و جسارت و قاطعیتی به گونه‌ای بحث کرد و تحلیل کرد که آن طرف اصلاً و رفت. دیگر هیچ چیزی نتوانست بگوید و بلند شد و بیرون آمد. وقتی آمد بیرون به من گفت که: چقدر ایشان ضد مونیست است!

در کنار این جریان شناسی حاج آقا مصطفی، رتمندی ایشان بود. خبردار می‌شد که یک روحانی دارد به رژیم نزدیک می‌شود، اگر او را قابل اصلاح می‌دانست از آنجا برای هدایت او و تاهمی نمی‌کرد؛ به حاج آقا مصطفی خبر رسید یک واعظی در قم به نام سید مرتضی برقعی، که واعظ خوبی بود- یک زمانی خیلی علمی وعظ می‌کرد؛ او آخر عمر دچار تریاک و اعتیاد شد و مشکلاتی برای او به وجود آمد- رژیم به یک نحوی به او نزدیک شده است. حاج آقا مصطفی نامه‌ای به او نوشت- ان شاءالله اگر بتو ایم نامه را چاپ نم- از آن سو به شدت او را از این که رفته است و به دولت و به ساواک دارد نزدیک می‌شود مورد عتاب و خطاب قرار داد و از طرف دیگر با یک لحن «قربانت بروم،



من خیلی شما را دوست دارم، شما برای من عزیز هستید، شما جای پدر من هستید...»، با یک زبانی که واقعاً انسان لذت می‌برد، می‌دانید اصلاً امر به معروف و نهی از منکر یعنی این؛ نه در آنجا شلاقی به او می‌گویند که تو خائنی و تو ظالمی و تو چه هستی؛ نه، آن طرف بی تفاوت می‌گذرد؛ می‌گویند یک همچنین خبری به من رسیده است و من متأسف شدم، و از آن طرف هم با قربان صدقه رفتن و با این که من تو را خیلی دوست دارم و تو برای من خیلی عزیزی سعی کرده است که او را از این راه باز دارد. برای او خیلی مهم بود ببیند یک مقام روحانی فریب ساواک را می‌خورد و واقعاً رنج می‌کشید که یک روحانی به رژیم نزدیک می‌شد.

یک اختلافی که با آقا موسی صدر داشت سر همین قضیه بود. حالا البته خیلی‌ها فکر کردند که مثلاً ایشان به طور کلی لابد با آقا موسی جبهه و جنگ داشت و کارد و پنیر بود. نه؛ هر وقت هم به لبنان می‌رفت به خانه آقا موسی می‌رفت و با او ارتباط داشت؛ اما با آقای موسی صدر بر سر یک سلسله جریان‌هایی اشکال داشت و رنج می‌کشید. ارتباط آقا موسی با رژیم شاه مایه تأسف سید مصطفی بود. آقا موسی گاهی که به ایران می‌آمد با شاه ملاقات می‌کرد. ایشان از این موضوع خیلی رنج می‌کشید. خبری بود که نمی‌دانم تأیید شد یا نشد، که مادر شاه (ملکه) یک سفری که به بیروت داشته یک شب مهمان آقا موسی صدر بوده است؛ بعد ظاهراً راوی هم جلال الدین فارسی بود؛ جلال الدین فارسی می‌گویند من به آقای چمران گفتم چرا آقا موسی او را راه داده است؟! گفت بابا یک پیرزن مردنی است حالا...، آقای جلال الدین فارسی می‌گفت من به آقای چمران گفتم یعنی همین پیرزن مردنی الان راضی است که حنیف نژادها به دست شاه کشته شوند یا نه؟ صحت و سقم این خبر علی عهده الراوی. در هر صورت حاج آقا مصطفی چند تا اختلاف با آقا موسی داشت، یکی همین بود، ارتباطش با رژیم شاه؛ دوم در مورد فلسطینی‌ها بود؛ وقتی فلسطینی‌ها را از اردن بیرون راندند که بحثش خیلی مفصل است، اینها به جنوب لبنان پناه بردند. آقا موسی اینها را مهمان ناخوانده می‌دانست و می‌گفت اینها آمدند اینجا و می‌روند در خاک فلسطین اشغالی یک نارنجک منفجر می‌کنند؛ اسرائیل هم با هواپیما می‌آید می‌زند این مردم فقیر شیعه جنوب لبنان را قلع و قمع می‌کند و این اصلاً درست نیست. این مسئله دوم بود که شهید سید مصطفی با آقا موسی اختلاف داشت. مسئله سوم وحدت سنی و شیعه بود که امام سر این وحدت خیلی اهتمام داشت، حاج آقا مصطفی هم همین طور؛ ولیکن آقا موسی در جهت این وحدت حرکت نمی‌کرد؛ علت مخالفتش هم نمی‌دانم حالا چه بود. صادق طباطبایی روایت کرده است که آقا



موسی خطاب به امام- که گفته بود شما فکر می کنید اینها آدم‌هایی هستند که ما با اینها وحدت کنیم، اینها اصلاً بی فرهنگ هستند و این طور حرف‌ها، منظورم این است که این غیرتمندی و عزتمندی سید مصطفی باعث می شد که واقعاً در این گونه مسائل حساس و جدی باشد. این گونه نبود که بی تفاوت بگذرد. بسیار انسان غیرتمندی بود.

ویژگی دیگر ولایت‌پذیری سید مصطفی است؛ علی‌رغم این که در خیلی مسائل دوست داشت نظر دهد و دخالت کند و بحث کند اما به پیروی از امام (س) سکوت می کرد، وقتی امام (ره) می گفت: نه، نه بود؛ حاضر نبود بر خلاف نظر امام (ره) و چک‌ترین کاری انجام دهد. از آن طرف امام نه به عنوان پدر بلکه به عنوان ولی فقیه اعتقاد داشت و نسبت به او احترام می گذاشت. او برای امام (ره) خیلی جانفشانی می کرد. عاشق امام (ره) بود، عجیب بود؛ یک ارتباط معنوی بین این دو بود. امام (ره) شب می خوابید و صبح بلند می شد سرما خورده بود، تب کرده بود حاج آقا مصطفی هم در خانه‌اش تب کرده بود. نه یک بار و دو بار؛ حاج آقا مصطفی در خانه‌اش تب کرده بود امام هم در خانه‌اش تب می کرد؛ بدون این که از همدیگر اطلاع داشته باشند که چه اتفاقی افتاده است. پیوند او با امام (ره) خیلی نزدیک و جدی بود. و آخرین مسئله‌ای که عرض کنم و عرائض را خاتمه دهم خدمتش به مردم بود. این خیلی عجیب بود. حالا در ایران من در خاطرات بعضی‌ها خواندم از جمله حضرت حجت الاسلام والمسلمین حاج آقای مسعودی که می گوید: داشتیم با حاج آقا مصطفی می رفتیم، زمستان بود، برف آمده بود و جاده لغزنده بود، کنار کوچه‌ای پیرمردی زمین خورد و حاج آقا مصطفی چنان دوید و او را بلند کرد و سر پا نگه داشت و بعد هم برای او درشکه گرفت و پول درشکه را هم حساب کرد و حتی به او گفت که شما را به بیمارستان ببرم؟ گفت: نه خوبم، حالم خوب است. در نجف حاج آقا مصطفی خیلی در این قضیه مراقب بود. اگر طلبه‌ای وضعش خوب نبود فوراً یادداشتی برای امام (ره) می فرستاد که این طلبه وضعش خوب نیست. آقای سجادی روایت می کند که من در



مدرسه بروجردی نجف بودم که حاج آقا مصطفی مرا خواست، عباى من پاره بود، گفت که برو پیش آقای کرباسچی - آقای کرباسچی یکی از عبا فروشان نجف بود - یک عبا از طرف من برای خود خریداری کن. بارها راجع به کسانی که می‌دید وضع نامناسبی دارند به امام نامه می‌نوشت. حتی حاج آقا مصطفی خانمش را وادار کرده بود که با طلبه‌هایی که رفت و آمد دارد ببیند وضعیتشان چطور است؛ اگر واقعاً وضع نامناسبی دارند به او اطلاع بدهد تا او به امام (ره) منتقل کند. یک روزی خانم یکی از طلبه‌ها - حالا نمی‌دانم مرحوم شده یا زنده است - برای وضع حمل به بیمارستان منتقل شد، پزشک‌ها گفته بودند ایشان به شدت ضعیف است و اگر بخواهد وضع حمل کند باید حتماً تقویت شود، سرم و یک چیزهایی از اینها خواسته بودند که باید از بازار و از داروخانه بخرد. همسر این خانم هم هیچ پولی نداشت که آن وسایل را فراهم کند. حاج آقا مصطفی شب رفت منزل امام (ره) و جریان را گفت و خلاصه وضعیتش را تأمین کرد و هم در بیمارستان بستری‌اش کردند و هم داروهایی که می‌خواستند، بهیه کرد. یعنی تا این حد در جهت خدمت به مردم جدی بود و پشتکار داشت و واقعاً دنبال می‌کرد و این مسئله برایش مهم بود. خوب، روح او شاد و ان شاء الله راه او پر رهرو باد. نثار روح آن شهید عزیز صلوات. موضوعات دیگری مانده است که ان شاء الله اگر فرصت به دست آمد می‌ویم. فعلاً عزیزان ما سؤال‌تشان را مطرح کنند که ما استفاده کنیم...

سؤال یکی از حضار: ... در مورد امام موسی صدر فرمودید که ایشان در مورد وحدت بین یعه و سنی نظر مخالفی داشتند. می‌خواستیم بدانیم که آن چیزی که ما از امام موسی صدر - نیدیم، حالا از رفتار و کردار ایشان، ایشان شخصی است به عنوان نماد وحدت شناخته می‌شود، حتی می‌خواهد مسیحی‌ها را هم جذب کند. این حرف را مقداری برای ما توضیح دهید ممنون می‌شوم.

آقای روحانی: اتفاقاً یک مشکل همین بود که در لبنان مرحوم آقا موسی صدر با مسیحی‌ها رابطه خیلی نزدیکی داشت. می‌سایم رفت، عکس‌هایش هم نمی‌دانم الان داریم یا نداریم ولی قبلاً عکس‌هایش را داشتیم. درون کلیسا می‌رفت و با آنها رابطه داشت. مخصوصاً با مارونی‌ها؛ مارونی‌ها بخشی از مسیحی‌هایی هستند که خیلی تندرو و حتی اصطلاحاً فالانژ^۱ در مورد آنها تعبیر می‌شد. آقا موسی صدر با آنها خیلی نزدیک بود و رابطه داشت اما نسبت به سنی‌ها یک زاویه داشت، نه به آنها نزدیک می‌شد، نه با آنها رابطه برقرار می‌کرد، نه با آنها حشر و نشری داشت و مین مسئله حاج آقا مصطفی را

۱. علوم سیاسی و روابط بین‌الملل | فردی که گرایش‌های افراطی دارد. (واژه‌های مصوب فرهنگستان)

خیلی رنج می‌داد. علت اصلی این قضیه بد به این برمی‌گشت که آقا موسی چون تمام تلاشش این بود که شیعیان را در لبنان تقویت کند فکر می‌کرد که سنی‌ها به طور کلی از نظر او کسانی بودند که خیلی نسبت به شیعیان توجهی نداشتند و امکانات هم در دست مسیحی‌ها بود، دولت دست مسیحی‌ها بود، یعنی رئیس جمهور مسیحی بود، پولدارها و رمایه‌دارها، منطقه مرفه‌نشین، اینها همه مسیحی‌ها بودند. شاید احساس می‌کرد که از این طریق بهتر می‌تواند برای شیعیان کمکی بگیرد و خدمتی برای شیعیان انجام دهد. **مجری:** استاد! سؤال سیدند در آستانه ۱۳ آبان و با توجه به مسائل پیرامون حمله به سفارت امریکا نظر حضرت امام (ره) در این رابطه چگونه بوده است و نقش آقای موسوی خوئینی‌ها را در این مسئله تشریح کنید.

آقای روحانی: در مورد مسئله سخیر لانه جاسوسی اولاً باید دید که از نظر شرعی و عقلی این کار درست بود یا نه؟ ثانیاً موضع امام (ره) چه بود؟ ثالثاً نقش آقای موسوی خوئینی‌ها؟

در مورد اول این آیه به نظر من خیلی جالب است: «... فَأَعْتَدُوا عَلَيْهِمْ بِمِثْلِ مَا أَعْتَدَى عَلَيْهِمْ...» پس هر کس بر شما تعدی کرد همان گونه که بر شما تعدی کرده بر او تعدی کنید- (بقره/۱۹۴)؛ یکی از مسئله ایی را که دشمن توانسته است برای ما جا بیندازد و ما را تحت تأثیر قرار بدهد این است که حالا طرف مقابل هر تجاوزی کرد، هر ایتی کرد انگار مشکلی نیست فقط ما نباید تجاوز کنیم، ما نباید برخورد نامناسب داشته باشیم. امریکا کودتای ۲۸ مرداد را راه می‌اندازد، دولت را سرنگون می‌کند، شاه را که مردم با چه زحمتی از ایران بیرون راندند برمی‌گرداند این تجاوز به کشور نیست! کمیسیون نفت تشکیل می‌دهد، نفت ایران را به مدت بیش از ربع قرن غارت می‌کند، این تجاوز نیست! امریکا می‌آید در سال ۱۳۳۴ ساواک تشکیل می‌دهد، مشتی جلاد و خون خوار را به اسراییل و امریکا می‌برد و آموزش می‌دهد که بتوانند مردم آزاد خواه ایران را شکنجه بدهند، این تجاوز نیست! سال ۱۳۴۰ کاپیتولاسیون را در ایران احیا می‌کند، برای سر جوخه‌های عربده کش امریکایی مصونیت می‌گیرند که اگر به ناموس ملت ایران تجاوز کردند کسی نتواند حرفی بزند، این تجاوز نیست! به دنبال کاپیتولاسیون امام (ره) را به جرم این که در مقابل این بیان عکس العمل نشان داده و امریکا را مورد حمله قرار داده است، تبعید می‌کند. شما اگر به کتاب *نهضت/امام (ره)* جلد دوم مراجعه بفرمایید نامه وزیر مختار امریکا به دوستش جالب است؛ آنجا می‌گوید: ما توانستیم از پیرمردی که چوب لای چرخ ما می‌گذاشت رهایی یابیم و او را به ترکیه



تبعید کنیم. تا می‌رسیم به دوران انقلاب. من وقت کمی دارم و نمی‌توانم برای شما توضیح بدهم که چه جنایت‌ها و چه خیانت‌هایی می‌کنند. تا آنجا که بعد از پیروزی انقلاب توطئه پشت توطئه؛ برای این که انقلاب را به شکست بکشانند. عاشقان یقه‌چاک آمریکا، تجاوزهای رنگارنگ و خانمان‌سوزا ریکا ضد انقلاب اسلامی را نمی‌بینند که از ترورهای داخلی تا جنگ حمیلی صدام علیه ایران تا کودتای نوژه و صدها توطئه دیگر آمریکا نقش اصلی را دارد و تنها تصرف لانه جاسوسی که جنبه دفاع دارد مورد انتقاد و خرده‌گیری آنهاست که وا صیبتا! چرا به سفارت یک کشور حمله شده است! امروز می‌بینید که در مورد جریان حمله به سفارت عربستان چه الم‌شنگه‌ای راه انداختند! فقط می‌خواستند به گونه‌ای به قول معروف گربه را دم حجله بکشند که دیگر کسی جرئت نکند یک چنین رکتی داشته باشد. بنابراین از نظر شرعی و عقلی بالأخره در مقابل ظلم، انظلام جایز نیست. باید برخورد کرد. حق ما بود که چنین مسئله‌ای اتفاق بیفتد. اما این که امام(ره) اطلاع نداشت، بلکه امام(ره) اطلاع نداشت. نیاز هم نبود که اطلاع داشته باشد و آفرین بر این عزیزانی که تا آن حد به خط امام(ره) آشنایی داشتند، شناخت داشتند که می‌دانستند این راه، راه امام(ره) است و خط امام(ره) است. البته نمی‌خواهم بگویم همه کسانی که لانه جاسوسی را سخیر کردند خط امامی بودند، چهار دسته بودند؛ دسته‌ای واقعاً خالصانه و مخلصانه از جوانان پیرو خط امام(ره) بودند، دسته دوم چپی‌ها بودند، چپی‌ها آن زمان به ونیست‌ها می‌گفتند. ونیست‌ها خودشان را پرچمدار مبارزه با آمریکا می‌دانستند. قهراً باید در این گونه موارد خودشان را قاطی کنند که عقب نمانند. دسته سوم منافقین بودند که خود را ضد آمریکا وانمود می‌کردند و دسته چهارم ابن‌الوقت بودند، نان به نرخ روز خور؛ مثلاً اگر امروز جو، جو ضدایکی است اینها هم ضد امریکایی و دو آتشی می‌شدند و وقتی جو، جو دیگری می‌شد اینها هم رنگ عوض می‌کردند و می‌گفتند تصرف لانه جاسوسی تجاوز به یک کشور بود.

اما امام(ره) چرا فرمودند انقلابی بزرگ‌تر از انقلاب اول؟ نهضت امام دو بعد داشت. از روزی که امام(ره) نهضت را آغاز کرد برخلاف نهضت‌های سده گذشته که یا ضد استبدادی بود یا ضد استعماری، نهضت امام(ره) هم ضد استبداد و هم ضد استعمار بود؛ چون امام(ره) می‌دانست که این دو مکمل هم هستند. هر کدام از اینها لطمه بخورد آن یکی می‌آید و آن را ترمیم می‌کند. با پیروزی انقلاب اسلامی بخش ضد استبدادی آن به پیروزی رسید اما ضد استعماری آن مانده بود. دا جویان پیرو خط امام(ره) با آگاهی‌ای که از امام(ره) و خط امام(ره) داشتند و در مکتب امام(ره) رشد یافته بودند، آگاهی سب

کرده بودند و به بلوغ سیاسی رسیده بودند تشخیص دادند که این کار را انجام بدهند و لذا امام (ره) فرمود: انقلابی بزرگ‌تر از انقلاب اول؛ یعنی در حقیقت انقلابی که علیه استعمار شد و دست استکبار جهانی را از سر ملت ایران قطع کرد به مراتب از مسئله ضد استبدادی و سرنگونی شاه مهم‌تر بود. این کاملاً روشن است.

اما آقای خوئینی‌ها، با بعضی از این جوان‌ها دوست بود؛ بعد از این که آنجا را تسخیر کردند اورفت آنجا به اصطلاح از وضعیت استفاده کرد. نه نقشی داشت، نه رهبر این حرکت بود. مجری: ... سؤالی که پرسیدند در رابطه با فرزند حاج آقا مصطفی است؛ در رابطه با سید حسین خمینی و جایگاه ایشان و مواضعی که ایشان دارند؛ گفتند که حالا یک توضیحاتی پیرامون خانواده حاج آقا مصطفی هم به صورت کلی بفرمایید.

آقای روحانی: خانواده حاج آقا مصطفی بعد از شهادت ایشان می‌توان گفت که بعد از این که انقلاب پیروز شد و به ایران آمدند، به نوعی دچار از هم شیدگی شد شاید امام هم همین را می‌دانست. امام بعد از آن سکتی‌ای که در قم اتفاق افتاد و ایشان را به تهران منتقل کردند بعد از آن دوبار دیگر هم سکتی کردند که صدایش را در نیامورند، هیچ‌جا منعکس نشد، هیچ‌جا مطرح نشد. مرحوم حاج احمد آقا برا مان روایت می‌کرد؛ نشسته بودیم همه جا آژیر گذاشته بودند، در دستشویی، در اتاق خواب، در محل استراحت امام که اگر اتفاقی افتاد، امام بلافاصله آژیر را به صدا درآورد. حاج احمد آقا می‌گفت: من نشسته بودم که ناگهان صدای آژیر آمد و پابره‌نه دویدم که دیدم قبل از من خانم رسیده و امام را نزدیک دستشویی گرفته بود و نگذاشته بود که امام زین بخورد. دکتر آمد و شروع به ماساژ دادن کرد که حتی دنده‌ای از قفسه سینه امام شکست. حاج سید احمد گفت امام همین که چشمش را باز کرد و مرا دید دو مطلب گفت؛ یکی این که به آقای منتظری بگویید که تکلیفش در حال سنگین شدن است و مطلب دوم این که خانواده حاج آقا مصطفی را فراموش نکنید. متأسفانه نسبت به خانواده حاج آقا مصطفی مقداری بی‌توجهی شد. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی بنده در قم شاهد بودم که خانم حاج احمد آقا راننده و ماشین داشت اما در همان زمان خانم حاج آقا مصطفی را دیدم که با دخترش سوار اتوبوس بودند و به تهران می‌رفتند. این گونه مسائل باعث شد تا به خانواده ایشان آیب برسد. وقتی انسان مشاهده می‌کند که شیخ علی تهرانی که به تقوا معروف بود وقتی در مشهد مرا دید در حالی که می‌لرزید و با من حرف می‌زد دست من را گرفته بود و می‌گفت این سید علی را من به امام معرفی کردم حالا او امام جمعه تهران شده و من بیکارم. از طرفی هم بعضی از دایی‌های آقا سید حسین روش نامناسبی



داشتند که این نیز بی تأثیر نبود و آنها را از انقلاب دور کردند. البته آقا سید حسین انصافاً ادب به خرج داد و علیه امام و انقلاب و مسئولین در جایی مصاحبه نکرد و حرفی نزد. وقتی احساس کرد که امام از کار وی ناراضی است کنار کشید و تا به امروز در امور هیچ دخالتی ندارد. گاهی که او را می‌بینم خیلی مؤدب و سرسنگین است و اهل گله نیست و مقداری از روحیات حاج آقا مصطفی را دارد. دختر ایشان هم بعد از این که پزشک شد با یک پزشک ازدواج کرد و ظاهراً به خارج رفتند و در آنجا به کار پزشکی مشغول‌اند.

مجری: اگر تاریخ عبرت آموز است، پس چرا با این حال حکومت صلاح می‌بیند که با روسیه در تعامل باشد با وجود این که روسیه هم زمانی مشکلاتی را برای ایران به وجود آورده است؟

آقای روحانی: یعنی آیا باید فراموش نکنیم و انتقام بگیریم؟! این دقیقاً همان حرفی است که ضد انقلاب‌ها برای این که ما را دچار چالش کنند می‌گویند که اگر می‌خواهیم با امریکا به جرم این که زمانی با ما بدرفتاری کرده است انتقام بگیریم روسیه هم با ما بدرفتاری کرده پس چرا با آن تعامل داریم؟ اینها بازی و سفسطه است که می‌خواهند واقعیت‌ها را مخدوش کنند. امریکا امروز شمشیر را از رو بسته است؛ در کنگره امریکا علیه ایران بودجه تصویب می‌کنند آن هم به این تعبیر که باید ریشه ملت ایران را سوزاند. در فقه اسلامی دو نوع کافر داریم کافر حربی و کافر غیر حربی. کافر حربی کافری است که شمشیر را از رو بسته و علیه مسلمانان توطئه می‌کند و دست از توطئه برنمی‌دارد. پیامبر اکرم (ص) هم، یهودیانی را که کافر حربی بودند به یکی از رهبران یهودی واگذار کرد تا در مورد آنها قضاوت کند که او هم دستور داد که همه آنها را گردن بزنید ولی با یهودیانی که کافر حربی نبودند پیمان می‌بستند. بحث ما این نیست که روسیه زمانی با ما چه کرده و ۱۷ شهر قفقاز را از دست ما گرفته؛ بحث ما امروز این است که ما امروز با یک کافر حربی روبه‌رو هستیم که دشمن اسلام و انقلاب و ملت ایران است، فزون‌خواه، سفاک و خون‌ریز است. مشاهده می‌کنیم که کشورهای عربی را به چه وضعی رسانده است، سوریه را به حمام خون تبدیل کرده و همچنین عراق را. اما کشورهایی هستند که امروز، کافر حربی نیستند حال یا قدرت ندارند مثل انگلستان که گفتار پیری است یا مصلحتشان در این نیست که با ما خصومت داشته باشند؛ که با این دسته دوم رابطه داریم. ما در فکر انتقام گرفتن نیستیم اینها حرف دشمنان ما است؛ به خاطر این که ما را به یک نحوی به امریکا نزدیک کنند. بحث ما امروز این است که این استکبار جهانی که در رأس آن امریکا است دشمن اسلام است و با اسلام سر جنگ دارد و با قرآن

مخالف و دشمن بشریت است. این که امام گفته: نه شرقی - نه غربی، به این معنا نیست که اطراف خود دیوار بکشیم بلکه به این معنا است که هیچ قدرت و حکومت و دولتی حق ندارد در سرنوشت کشور ما دخالت کند که مثلاً بگوید فلان کارخانه را احداث کنید و فلان کارخانه را احداث نکنید، یا فلان اسلحه را داشته شید و فلان اسلحه را نداشته باشید. در واقع معنای نه شرقی - نه غربی این است که کسی حق ندارد در سرنوشت کشور ما دخالت کند و برای ما سیاست گذاری کند نه این که با هیچ دولتی معاشرت و معامله نداشته باشیم.

مجری: نظر حاج آقا مصطفی در مورد آقای منتظری و است‌های ایشان چه بود؟
آقای روحانی: مطلبی به یاد ندارم که ایشان در مورد آقای منتظری نظری داده باشد.
مجری: به نظر شما تفاوت ماهوی و ساختاری روحانیت مبارز و روحانیون مبارز چیست؟

آقای روحانی: جنگ قدرت، و السلام. اگر واقعیت را بخواهید مطلب همین است؛ البته نه این که همه آنها اِنگونه هستند. در میان اعضای جامعه روحانیت و روحانیون مبارز، انسان‌های کاملاً مهذب و وارسته‌ای وجود دارد. می‌توان گفت در میان مجمع روحانیون مبارز، انی بودند که تا حدی مخلص بودند اما اساس قضیه، جنگ قدرت است.
مجری: در مورد کنگره سؤال پرسیده‌اند که کنگره به‌لین سالگرد شهادت حاج آقا مصطفی خمینی با حواشی و ترکیب غیر قابل انتظاری برگزار شد. سیده‌اند که چرا جناب‌عالی در این همایش حضور نداشتید؟

آقای روحانی: تمام رسالت بنده این بود که حق حاج آقا مصطفی بعد از چهل سال از شهادتش ادا شود و بتوانیم برای ایشان مراسمی داشته باشیم و یاد و نام و اخلاق ایشان بازگو شود. در ماه‌های آخر دست‌اندر کاران مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام به صحنه آمدند و اعلام کردند که قصد دارند بزرگداشتی برای حاج آقا مصطفی برگزار کنند. لذا با کسانی که قرار بود برای حاج آقا مصطفی کنگره برگزار کنیم جلسه‌ای تشکیل دادیم و دو راه داشتیم؛ یک پیشنهاد این بود که با مؤسسه تنظیم و نشر همکاری کنیم که بنده این پیشنهاد را به شدت رد کردم زیرا نظر بنده این بود که مؤسسه تنظیم و نشر با این که به بنده لطف دارند لیکن چون راه‌اشان از راه امام جداست، پس این که الان بخواهیم با آنها همکاری کنیم معنایی ندارد، «آئی سلم لمن سالمکم و حرب لمن حاربکم» راه ما راه امام حسین (ع) و راه امام خمینی است که سازش‌ناپذیر است و در حوادث قاطعیت دارد. مانند دولت شیخ سرخه‌ای بیستیم که بگوییم تا قیامت که نمی‌توانیم با امریکا



قهر باشیم؛ او اگر قرآن خوانده بود این حرف را نمی‌زد. پیشنهاد دوم این بود که ما به کار خودمان ادامه بدهیم و آنها برای خود جداگانه کنگره بگیرند و ما هم جداگانه کنگره بگیریم که به نظر بنده این پیشنهاد دو اشکال داشت؛ اول این که جنبه خودنمایی دارد مانند وقتی که دسته‌های عزاداری جوانان بنی‌هاشم و جوانان علی‌اکبر به یکدیگر شاخ و شانه نشان می‌دادند؛ عیب دومش هم این است که وقتی آنها کنگره برگزار کنند، کنگره ما تحت الشعاع قرار می‌گیرد و خیلی جلسه سبک و سردی خواهد شد که حق حاج آقا مصطفی هم ضایع می‌شود. لذا نظر بنده این بود که اطلاعیه‌ای به این مضمون بدهیم که قرار بود کنگره‌ای برگزار کنیم تا حق حاج آقا مصطفی ادا شود و به حمدالله مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام این کار را به عهده گرفته و امید و انتظار ما این است که حق حاج آقا مصطفی ادا شود و واقعیت‌ها در مورد ایشان گفته شود و از موقعیت ایشان سوءاستفاده نشود که نظر بنده یرفته نشد. ولی آایان کار را ادامه دادند و مشاهده کردیم که کنگره دوم چقدر سبک برگزار شد، هم در تهران و هم در قم؛ که متأسفانه حق حاج آقا مصطفی ادا نشد که اگر یشنهاد بنده را می‌پذیرفتند هم احترام حاج آقا مصطفی حفظ می‌شد و هم احترام این آقایان محفوظ می‌ماند و هم اینکه کنگره به این وضع سبک برگزار نمی‌شد که وقتی در تهران کنگره برگزار شد افراد حاضر بیش از ده، بیست نفر نبودند.

مجری: آیا حاج آقا مصطفی تألیفات چاپ‌نشده‌ای دارند؟ و اگر تألیفاتی دارند چه زمانی چاپ می‌شود؟

آقای روحانی: تصمیم ما این بود که بتوانیم آثار ایشان را در همین کنگره منتشر کنیم که متأسفانه نتوانستیم آن را به پایان برسانیم، انشاءالله کتاب بسیار ارزشمندی درباره ایشان خواهیم نوشت. آثاری که ایشان دارند یکی زندگی نامه ائمه را شروع کرده بودند که نمی‌دانم تا زندگی حضرت امام حسین (ع) نوشته شده است. یک سری مکتوباتی نیز اشان دارند که برخی از آنها بسیار انقلابی و حماسی است که این مکتوبات نیز باید تنظیم و چاپ شود که ایدواریم با کمک برادرمان جناب آقای مقدمی بتوانیم برای سال آینده، چهل و یکمین سالگرد ایشان کتاب‌های خوبی را رایه دهیم و کنگره‌ای برای ایشان برگزار کنیم.

مجری: در مورد مواضع یاسی سید حسن خمینی سؤال پرسیده شده است که اگر ممکن است مقداری توضیح بفرمایید؟

آقای روحانی: در مورد ایشان همان یزی را که مردم گفتند بهترین جواب است؛ نواده روح‌الله، سید حسن نصرالله. مردم می‌خواهند گویند کسی که نوه امام است باید

انقلابی باشد و در خط امام حرکت کند. البته این را هم عرض کنم که ایشان تقصیری ندارد چرا که ایشان در زمان امام کودک بوده است. عکسی را دیدم که امام در نوفل لوشاتو در حال سخنرانی است من در کنار امام نشسته‌ام و سید حسن روی زانوی من نشسته است. ایشان وقتی پدرش را از دست داد، نه امام را به درستی درک کرده بود و نه خط امام را به درستی شناخته بود و نه از سیاست به درستی مطلع بود. در این اوضاع انسان‌های نادرست و شیادی از بیت منتظری و از جاهای دیگر دورش را گرفتند و در نتیجه متأسفانه او را به بیراهه کشاندند.

مجری: به عنوان سؤال آخر در رابطه با ائتلاف نظر حاج آقا مصطفی با حضرت امام در زمینه حرکت مسلحانه سؤال پرسیدند که آیا یک اختلاف نظر سلیقه‌ای صرف بوده یا اختلاف مبنایی برگرفته از دین؟

آقای روحانی: ربطی به دین نداشت. حاج آقا مصطفی می‌گفت چطور می‌توان بدون این که دست به حرکت مسلحانه بزنیم شاه را سرنگون کنیم؟ همه ما همین موضع را داشتیم. همه ما همین اعتقاد را داشتیم و نمی‌توانستیم. میم که امام چه دید ژرفی دارند؛ برای درک برنامه‌های عمیق امام ناچارم این خاطره را بازگو کنم. وقتی که در دوم فروردین ۴۲ به مدرسه فیضیه حمله شد، شاید یک هفته یا ده روز بعد از آن، نزدیک به مغرب از در منزل امام می‌گذشتم که یادم آمد امام در اتاق محقری که در بیرونی دارند نماز جماعت برگزار می‌کند و کسانی که پای تلفن هستند و آنهایی که به مهمان‌های امام چایی می‌دهند، شرکت می‌کنند؛ شاید کل آن اتاق هم ۲۰ نفر بیشتر جای نمی‌گرفت. آن شب در نماز شرکت کردم. امام وقتی نماز عشاءشان تمام شد رویشان را برگرداندند و به طرف مردم نشستند، عادت همیشگی ایشان بود که اگر کسی سؤال و مسئله‌ای دارد بپرسد و بعد به اندرونی می‌رفتند. به محض این که امام رویشان را برگرداندند چون جلو نشسته بودم، نتوانستم برگردم و نگاه کنم که سؤال کننده کیست، از اساتید بود یا از طلاب، خلاصه این سؤال را مطرح کرد: «نون که دولت نشان داد در مقابل سخنان انتقادآمیز شما، دست به یک چنین جنایتی زد، فیضیه را به خاک و خون کشید، آیا دیگر الان اعلامیه دادن و سخنرانی کردن منطقی است؟ مشت با درفش مناسبت دارد؟ در مقابل توپ و تانک، آیا با سخنرانی و اعلامیه می‌توان عرض اندام کند؟ امام بحث مفصلی کردند که الان فقط این مطلب در ذهن من مانده، فرمودند: اگر ما بتوانیم ملت را به وظیفه اسلامی‌شان آشنا سازیم، شاه و ساواک نمی‌توانند در این کشور زندگی کنند و باید بروند. آن موقع نوجوانی بودم و به قول معروف، بچه طلبه و جرئت حرف زدن





نداشتم. اما در ذهنم آمد که یک ملت آشنا با وظایف اسلامی، با دست خالی در مقابل توپ و تانک، در مقابل ارتش تاندندان مسلح چه کاری می‌تواند انجام دهد؟! بعد از آن که ۱۵ خرداد اتفاق افتاد و امام دستگیر شد و آن کشتار در تهران و قم و جاهای دیگر روی داد، این فکر بیشتر در ذهن من جولان پیدا کرد که آن چه چیزی بود که امام فرمودند! تا این که از ایران فراری شدم و رفتم نجف و شاگرد امام بودم. روزی از امام سؤال کردم که شما در قم یک همچنین مطلبی را فرمودید. گفتم من فهمیدم چگونه امکان پذیر است که بدون دست بردن به اسلحه شاه را سرنگون کرد؟ شاه، ارتشی تاندندان مسلح دارد و مردم را قتل عام می‌کند، این مردم آگاه به وظایف اسلامی با دست خالی در مقابل توپ و تانک چه کاری می‌توانند انجام دهند؟ امام با یک لبخندی فرمودند: خیر، ارتش با ماست، ارتش با ماست، دو بار تکرار کردند. ارتش با ماست... واقعیتش را بخواهید مسئله برایم حل نشد اما دیگر ادامه ندادم. این موضوع در ذهنم مبهم ماند تا در سال ۱۳۵۶ و ۵۷ نهضت اوج گرفت. به تعبیر امام، مردم با وظایف اسلامی شان آشنا شدند، حرکت فرا پیر شد، بدنه ارتش به مردم پیوست، نیروی هوایی، نیروی زمینی به صف مردم آمدند، پادگان‌ها خالی شد. در آن روز فهمیدم که امام سال ۱۳۴۲ چه فرمودند. اگر ما بتوانیم ملت را به وظیفه اسلامی شان آشنا سازیم، شاه و ساواک نمی‌توانند در این کشور زندگی کنند و باید بروند. این را جز امام هیچ کس درک نکرد. لذا بحث دینی و بحث اعتقادی نبود، بحث سلیقه‌ای بود. یعنی حاج یید مصطفی معتقد بودند که بدون حرکت مسلحانه نمی‌شود شاه را سرنگون کرد حتی این را به شما بگویم اگر در آن روزها کسی می‌گفت که می‌توان بدون دست بردن به اسلحه شاه را سرنگون کرد یقیناً به او می‌گفتند بهتر است شما به یک روانپزشک مراجعه کنید! اصلاً یک چیز پیر عقلایی به نظر می‌آمد؛ بنابراین یک بحثی بود که جز امام کسی درک نکرده بود و امام واقعاً طراح بسیار متخصص و متبحری بود. این که می‌گویند معمار انقلاب؛ اگر وقت بود برای شما می‌گفتم که امام چه تفاوتی با فقهای دیگر داشت. آنچه امام داشت که توانست با فقهای دیگر فرق داشته باشد و کاری کند که دیگران نتوانستند انجام دهند در چند نکته‌ای باید به آن پرداخت که انشاءالله در فرصتی دیگر.

مجری: قدیر و تشکر از استاد بزرگوار جناب حجت الاسلام و سلمین دکتر یید حمید روحانی که قبول زحمت کردند و همچنین اساتید و دانشجویان بزرگوار که در جلسه حضور پیدا کردند. تشکر ویژه‌ای هم دارم از انجمن دانشجویی انقلاب اسلامی که عهده‌دار این جلسه بودند. باز هم صلواتی بفرستید.